هوالعلیم

مطابقت اعمال با رضای پروردگار عامل هدایت و سعادت

لزوم استمرار حال و هوای ماه مبارک رمضان در سایر ایّام

عید فطر ۱۴۲۲ هجری قمری

بیانات:

آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

[بسم اللَه الرحمنٰ الرحيم]

الحمدُ للَه الواصلِ الحمدَ بالنّعَم و النّعَمَ بالشّكر. نَحمَدُه علىٰ آلائِه كمٰا نَحمدُه علىٰ بلائهِ، و نَستَعينُه علىٰ هذه النّفوسِ البِطاءِ عمّا أُمرَت به، السِّراعِ إلىٰ ما نُهيَت عنه، و نَستَغفِرُه ممّا أحاطَ بِه عِلمُه و أحصاهُ كتابُه؛ عِلمٌ غيرُ قاصِرٍ و كتابٌ غيرُ مُغادِرٍ! و نُؤمنُ به إيمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقَفَ علىٰ المَوعودِ؛ ايمانًا نفىٰ إخلاصُه الشّركَ و يَقينُه الشّكّ! و نَشهَد أن لاإلهَ إلّا اللَه [وَحدهُ لاشَريكَ له] و أنّ محمّدًا [صلّى اللَه علَيه و آله و سلّم] عَبدُه و رَسولُه؛ شَهادتانِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَملَ، لايَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيه و لايثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عنه.

أوصيكُم عِبادَ اللَه بِتَقوىٰ اللَه الّتى هى الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبلِّغٌ و مَعادٌ [معاذ] مُنجِحٌ، دعٰا إلَيها خيرُ داعٍ و وَعاها خَيرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعيها و فازَ واعيها.[1]

---

[1] نهج البلاغة (صبحى صالح)، ص ١٦٩.

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ * لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ * وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾.[1]

اللَهمّ صلّ و سلّم و زِد و بارِك علىٰ رسولِك و نبيّك و خيرتِك فى خلقِك و حافظِ سِرّك و مُبلِّغِ رسالاتِك، و علىٰ أخيه و وصيّه و صِهره و خليفته مِن بعده قائدِ الغُرّ المُحَجّلينَ و يَعسوب الدّين و إمام المتّقينَ علىّ بن أبى‌طالب أميرالمؤمنينَ، و علىٰ الصّديقة الحوراء الإنسيّة العذراء و الشّفيعة يوم الجزاء فاطمة الزّهرا سلام اللَه عليها، و علىٰ سبطَيِ الرّحمة و سيّدَىْ شَبابِ أهل الجنّة الحسنِ و الحسينِ، اللَهمّ صلّ علىٰ أئمة المُسلمينَ علىِّ بن الحسينِ و محمّد بن علىٍّ و جعفرِ بن محمّدٍ و موسىٰ بن جعفرٍ و علىّ بن موسىٰ و محمّد بن علىٍّ و علىِّ بن محمّدٍ و الحسنِ بن علىٍّ و الحُجّة القائمِ المُنتظَر المَهدى حُجَجِك علىٰ خلقِك و أُمَنائكَ فى بلادِك.

---

[1] سوره إخلاص (۱۱۲). اللَه شناسى، ج ۳، ص ۱۵٦:
«به اسم خداوند كه داراى صفت رحمانيّت و رحيميّت است * بگو: داستان از اين قرار است كه خداوند داراى صفت احديّت است * خداوند صمد است (مقصد و مقصود همه است، يا تو پُر است و تو خالى نيست) * نمى‌زايد و زاييده نشده است و هيچ‌كس براى او همتا و انبازى نمى‌تواند بوده باشد.»

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إليك فی دَولةٍ کریمةٍ تُعِزُّ بها الإسلامَ و أهلَه و تُذِلُّ بها النّفاقَ و أهلَه و تَجعلُنا فیها مِن الدُّعاة إلیٰ طاعتِك و القادةِ إلیٰ سبیلِك و تَرزُقُنا بها کَرامةَ الدّنیا و الآخرة.[1]

اهمّیت تطبیق اعمال انسان با رضای پروردگار

أعوذُ باللَه مِن الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

﴿یَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ قَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَكُمۡ كَثِیرٗا مِّمَّا كُنتُمۡ تُخۡفُونَ مِنَ ٱلۡكِتَـٰبِ وَیَعۡفُواْ عَن كَثِیرٖ قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَـٰبٞ مُّبِینٞ * یَهۡدِی بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَـٰمِ وَیُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَیَهۡدِیهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِیمٖ﴾.[2]

---

[1] مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۱، فرازی از دعای افتتاح. رسالهٔ نکاحیّه، ص ۵۷:
«بار پروردگارا، ما با تضرّع و ابتهال نیازمندانه به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی و ما را در آن دوره از زمرهٔ دعوت‌کنندگان خلق به اطاعتت و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداری‌ات قرار دهی و بدین سبب از مواهب نفیسه و کرامت‌های موهوبهٔ خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزیِ ما فرمایی!»

[2] سوره مائده (۵) آیه ۱۵ و ۱۶. اللَه شناسی، ج ۱، ص ۵۱:
«ای اهل‌کتاب، تحقیقاً آمد به‌سوی شما پیامبر ما که روشن می‌کند برای شما بسیاری از آنچه را که دأب و دَیدن شما آن بود که از کتاب تورات پنهان می‌داشته‌اید و از بسیاری چیزها هم اغماض می‌کند. تحقیقاً آمد به‌سوی شما از جانب خداوند نور و کتاب آشکاری * که خداوند بدان نور و کتاب هدایت می‌کند به‌سوی راه‌های سلامت و از ظلمت‌ها به‌سوی عالم نور بیرون می‌کشاند با اذن و ارادهٔ خود کسی را که دنبال رضا و خشنودی خدا برود، و ایشان را به‌سوی صراط مستقیم رهبری می‌نماید!»

در این آیهٔ شریفه مسئلهٔ بسیار مهمّی که مورد توجه قرار گرفته است عبارت است از کیفیّت عمل و تطبیق آن با آنچه مورد رضای پروردگار است. گرچه خطاب در این آیه به اهل‌کتاب و افرادی است که قائل به ادیان ماضیه هستند، اما شامل همهٔ افراد از مؤمنین و تمام آن کسانی که در راه رسیدن به مطلوب و رسیدن به اهداف عالیهٔ انسانی در تکاپو هستند، می‌باشد.

[می‌فرماید]: ای اهل‌کتاب، رسولی از جانب ما آمده است که بسیاری از آنچه را که شما از کتب خود مطرح نمی‌کنید بیان می‌کند؛ کیفیّت راه سعادت را برای شما بیان می‌کند و آن اعمالی را که موجب می‌شود نفس از مرتبهٔ انانیّت و فرعونیّت به عالم نور و بهاء صعود و خروج کند در اختیار شما قرار می‌دهد.

﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ﴾؛ از طرف خداوند نور و کتاب آشکار کننده آمده است؛ کتابی که حقایق را بیان می‌کند، خصوصیات را مطرح می‌کند، نقایص را گوشزد می‌کند [و به‌طور کلی]

آنچه برای سعادت ما لازم است در این کتاب موجود است. هدایت این کتاب شامل افرادی خواهد شد که برای رسیدن به رضوان الهی و آنچه مورد رضای پروردگار است از این کتاب متابعت کنند. اگر شخصی به این کتاب این‌طور عمل کند ـ که مقصود از عمل به کتاب رسیدن به رضای الهی است ـ این کتاب او را به سبُل سلام و راه‌های امن و سکینه و اطمینان رهنمون می‌شود.

مطالبی که از این آیه استفاده می‌شود خیلی زیاد است که در امروز به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

روشن است که اهل‌کتاب افرادی هستند که نسبت به تکالیفشان تا حدودی عمل می‌کنند، عبادات را انجام می‌دهند، به مقررات و قوانینی که در کتب بیان شده است عمل می‌کنند و بین خود و این مطالب، تعهّد و التزام قائل هستند وإلاّ عمل نمی‌کردند؛ ولی در این آیهٔ شریفه هدایت در سبل سلام را متّکی بر متابعت رضوان الهی مطرح کرده است!

این آیه در اینجا می‌خواهد بفرماید که صِرف

عمل کردن برای راهنمایی و هدایت در سبل سلام کافی نیست، صِرف اشتغال به امور عبادی برای رسیدن به صراط مستقیم کفایت نمی‌کند؛ بلکه آن عملی مُمضا و مورد پسند و اختیار است که در آن عمل، رضوان الهی مطرح باشد.

خیلی دقت کنیم! هر عملی مورد پسند نیست، هرچه انسان به‌عنوان عبادت انجام می‌دهد معلوم نیست مورد رضا باشد، هرچه انسان به‌عنوان دستور انجام می‌دهد معلوم نیست مورد اجازه و مورد رضای پروردگار باشد. انسان باید در أعمال و کردار خود رضوان الهی را مطرح کند و از آن متابعت کند و آن را مدّ نظر قرار بدهد، نه صِرف عمل کردن و نه صِرف رعایت مسائل کورکورانه و بدون هدف و صرفاً برای دلخوشی و انجام مسئولیت و اداء تکلیف و ابراء ذمّه! عملی که در آن رضوان الهی نیست فایده‌ای ندارد!

آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا * ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ

صُنْعًا﴾[1].

ای رسول ما، به مردم بگو: آیا به شما خبر بدهم چه کسانی از میان شما بیچاره‌تر و بدبخت‌تر و نگونسارترند و ندای وا حسرتای آنها در روز قیامت از همه بلندتر است؟ آن افرادی که در این دنیا به میل و دلخواه خود کارهایی را انجام می‌دهند، ولی این کارها و این أعمال بدون اجازه و بدون رضایت ما است! نفس آنها برای سرپوش گذاشتن روی منویّات، مسائل و عباداتی را انجام می‌دهد، درحالی‌که ما آن عبادات را دستور نداده‌ایم و تکلیف نکرده‌ایم، بلکه آنچه ما تکلیف کرده‌ایم چیز دیگری است، ولی برای فرار از آن تکلیف به این عبادات رو می‌آورند، برای انجام ندادن آن عبادتی که مورد رضای ما است عبادت دیگری را از روی سلیقهٔ خود برمی‌گزینند، برای اینکه آنچه مورد رضوان ما است و مطابق با هویٰ‌های آنها نیست را ترک کنند و از

---

[1] سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰٤. اللَه شناسی، ج ۲، ص ۳:
«بگو (ای پیامبر) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان‌بارتر است * آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانیِ پایین‌تر و پست‌تر گم شده است، درحالی‌که خودشان می‌پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند!»

یک جهت دل خود را خوش کنند به اینکه در اینجا توجهی دارند و عملی انجام می‌دهند، کاری را ـ ولو به‌صورت ظاهر عبادت ـ در قبال مرضای ما و در قبال رضوان ما انجام می‌دهند، اینها نگونسارتر از همه هستند! چون کسی که کاری انجام نداده است نمی‌تواند در روز قیامت از خدا مطالبه‌ای داشته باشد و فقط جزای أعمال خودش را می‌بیند، ولی بیچاره و بدبخت آن کسی است که در این دنیا عمری را به عبادت و أعمال به‌ظاهر پسندیده و مسائل و دستوراتی که به‌عنوان عبادت مطرح است سپری می‌کند، ولی وقتی در آن‌طرف نسبت به کارها و أعمالش نامهٔ عمل را به دست او می‌دهند، در این نامهٔ عمل چیزی مشاهده نمی‌کند! دلیلش این است که این أعمال را از روی دستور و تکلیف انجام نداده است؛ بلکه این أعمال را سر خود انجام داده است و اگر دستور و تکلیف به آنها داده می‌شد به آن تکلیف عمل نمی‌کردند!

راه‌های شیطان برای گمراه‌کردن انسان

شیطان برای إغوای مؤمنین و بنی‌آدم حیَل

مختلف و شِباک متفاوتی دارد؛ بعضی‌ها را با أعمال خلاف به‌دام می‌اندازد، بعضی‌ها را با وسوسه‌هایی از راه به‌در می‌کند و بعضی‌ها را با انجام دادن اموری که به‌ظاهر عبادت جلوه می‌کند؛ اما چون این عبادت در راستای تکلیف قرار ندارد، برای آنها بزرگ‌ترین شبکه و مهم‌ترین مانع در قبال مرضای الهی می‌شود.

شما تصور نکنید که آن افرادی که در صدر اسلام مردم را از دوْر امیرالمؤمنین علیه السلام به دور خود جمع کردند، در میان مردم تظاهر به فسق و عمل حرام می‌کردند و کار و رفتار آنها به‌نحوی بود که آنها را از چشم می‌انداخت! نه‌خیر، آنها به همان وضعیتی بودند که افراد صالح و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند؛ عمامه بر سر می‌گذاشتند همان‌طوری‌که آنها عمامه بر سر می‌گذاشتند، نماز می‌خواندند همان‌طوری‌که آنها نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند همان‌طوری‌که آنها روزه می‌گرفتند! به همین‌نحو و به همین کیفیّت توانستند مردم عوام و ساده را از گرایش به ولایت و محور اصلی عالم تشریع و تکوین بازدارند. تصور نشود که اینها در مقابل مردم شرب خمر می‌کردند، چون اگر اینها در

میان مردم به فسق و فجور عمل می‌نمودند کسی به‌دنبال آنها نمی‌رفت!

شناخت حق در کلام عمار

نَصر بن مُزاحَم در کتاب وقعة صفّین خود از أسماء بن حَکم فرازی نقل می‌کند و می‌گوید:

ما در جنگ صفّین در لشگر عمار یاسر با معاویه می‌جنگیدیم. (عمار یاسر یکی از فرماندهان امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفّین بود.) روزی نشسته بودیم که شخصی با عجله و شتاب به‌طرف ما آمد و گفت: «کدام‌یک از شما عمار هستید؟» اشاره کردیم به عمار و گفتیم: «عمار در اینجا نشسته است!» آنگاه گفت: «آیا مطلبی را که می‌خواهم بگویم جَهاراً و در ملأ بگویم یا مُختفیاً و سرّاً به تو بگویم؟» عمار گفت: «هرچه می‌خواهی بگو! اگر می‌خواهی در ملأ بگویی بگو و اگر نمی‌خواهی در سرّ بگو!»

گفت: «من قبل از اینکه حرکت کنم و به جنگ با معاویه بیایم، معاویه را بسیار مرد فاسقی می‌دانستم، مردی که از راه منحرف است و بر علیه خلیفهٔ مسلمین قیام کرده است و کارهای زشت انجام می‌دهد و بدعت‌هایی در سنّت پیغمبر ایجاد می‌کند! با این نیّت و با این هدف حرکت کردم و آمدم، ولی اکنون که به

اینجا رسیده‌ام برای من تزلزل عجیبی پیدا شده است؛ می‌بینم در لشگر امیرالمؤمنین علیه السلام اذان می‌گویند، در لشگر معاویه هم اذان می‌گویند! در اینجا نماز جماعت می‌خوانند، در آنجا هم می‌بینم نماز جماعت خوانده می‌شود! آنها همان قرآنی را تلاوت می‌کنند که ما قرائت می‌کنیم! پیغمبر آنها و پیغمبر ما هر دو واحد است و هر دو از یک پیغمبر صحبت می‌کنند! این مسئله مرا دچار تردید کرده و نسبت به جنگ با معاویه دچار شک و تزلزل شده‌ام، آمدم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و این مطلب را با آن حضرت در میان گذاشتم، حضرت فرمودند: برو و این مطلب را از عمار بپرس! اکنون آمده‌ام و پاسخ این سؤال را از شما می‌خواهم.»

عمار گفت: «آن پرچم سیاه را می‌بینی که در لشگر معاویه است؟» گفت: «بله، می‌بینم!» گفت: «آن پرچم در دست چه کسی است؟» گفت: «در دست عمرو عاص است!» گفت: «بدان که من سه بار در زمان رسول خدا با آن پرچم جنگیده‌ام و با آن پرچم مبارزه کرده‌ام و در مقابل آن پرچم به جنگ رفته‌ام: یکی در جنگ بدر که آن پرچم در میان کفار بود؛ دوم در جنگ اُحد؛ و سوم در جنگ احزاب؛ و اکنون بار چهارم

است که من این پرچم را در مقابل خود می‌بینم و دارم با این پرچم می‌جنگم!» گفت: «من جواب خود را گرفتم!»[1]

شرط قبولی عبادات

نماز خواندن و روزه گرفتن و قرآن خواندن در جایی مُمضا است که در تحت نظر و دستور ولایت باشد. اگر این نماز به‌دستور امیرالمؤمنین باشد قبول است وإلاّ باطل است و ای کاش فقط باطل بود، بلکه مانع و سَد است؛ یعنی این بطلان جلوی روزنه‌هایی را که ممکن است اهل باطل گاه‌گاهی از آن روزنه‌ها متوجه حق بشوند می‌گیرد، و این أعمال و این رفتار تمام منافذ برای ورود انوار را مسدود می‌کند، کار این افراد بسیار مشکل‌تر از آنهایی است که این‌نحوه عبادت را انجام نمی‌دهند، چون کسی که عبادت انجام نمی‌دهد نفس لوّامهٔ او دائماً او را مورد سرزنش قرار می‌دهد و همیشه در باطن، بین خود و حق راهی را برقرار می‌بیند، ولی آن کسی که به این عبادات مشغول بشود و نسبت به

---

[1] رجوع شود به وقعة صفّین، ص ۳۲۱.

تکلیف اصلی سر باز بزند، نفسْ این عبادت را به‌عنوان حجاب و پوشش به دوْر خود می‌اندازد و دیگر نمی‌تواند به آن مطلوب راه پیدا کند. این مسئله بسیار حائز اهمّیت است!

ما در زمان مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ از این مسائل بسیار می‌دیدیم. افرادی خودسرانه بر خلاف آنچه ایشان برای آنها تعیین می‌کرد به عبادات مشغول می‌شدند، با وجود اینکه دستور صریح ایشان بود که بر وفق آنچه به آنها تذکر داده می‌شود عمل کنند؛ ولی از آن‌طرف از بعضی از تکالیفی که از طرف مرحوم آقا متوجه آنها می‌شد با لطائف‌الحیَلی شانه خالی می‌کردند و با بعضی از تمحّل‌ها[1] و حیله‌ها از آن تکلیف رفع ید می‌کردند و دل خود را به انجام امور عبادیِ بیشتر خوش می‌کردند و نفس آنها در موقعیت پسندیدهٔ تخیّلی و تصوّری قرار می‌گرفت، غافل از اینکه تمام این عبادات و اوراد و اذکار از این جهت جنبهٔ عبادی دارد و از این جهت می‌تواند انسان را عبور بدهد که

---

[1] لغتنامه دهخدا: «تمحّل: مکر و حیله کردن.»

در راستای خروج نفس از عالم اهواء و عالم سلیقه‌ها باشد! اگر عبادت نتواند این عمل را انجام بدهد و از عهدهٔ این تکلیف برنیاید، بزرگ‌ترین مهلکه و وسیله و آلت برای ورود در مهالک نفس است، مهالکی که خوارج نهروان به آن مبتلا شدند و بسیاری از افراد بر اثر تمرّد در آن مهالک قرار گرفتند!

نفس از یک طرف نمی‌تواند به تکلیف و آنچه گفته شده و مورد رضای الهی است عمل کند، چون مخالف با نفس و هویٰ است؛ و از طرف دیگر آن جنبهٔ لوّامیت و سرزنشی که یکی از مراتب نفس است نمی‌گذارد نفس آرام باشد و دائماً او را مورد سرزنش قرار می‌دهد و می‌گوید: «تو در اینجا مخالفت کردی! تو در اینجا راهی برای عمل نکردن پیدا کردی! تو در اینجا فلان بهانه را آوردی! تو در اینجا به‌خاطر اینکه به منویّات خودت برسی راه‌هایی را طی کردی و بهانه‌هایی را آوردی!» این مسئله ـ که از وجدان انسان مخفی نیست و وجدان انسان نسبت به آن شاهد است ـ موجب می‌شود که نفس از یک طرف خودش را در مقام تمرّد ناتوان از انجام

تکلیف بیابد و از طرف دیگر برای سرپوش گذاشتن به این جنبه و تسلاّی خاطر و سکونت اعتباری و مجازی، به یک سری أعمال و عبادات دست بزند که خود را از نقطه‌نظر وجدان آسوده کند؛ این عبادت پشیزی ارزش ندارد و فایده‌ای ندارد! در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌ایستی، آنگاه نماز می‌خوانی؟! در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌ایستی، آنگاه روزه می‌گیری؟! در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌ایستی، آنگاه به فتوحات بلاد دست می‌زنی؟! این چه ارزشی دارد؟!

رمز سعادت اویس قرنی

یک روز اویس قرَن از یمن به مدینه آمده بود و مردم به‌دور او اجتماع کرده بودند، چون از پیغمبر اکرم راجع به اویس مطالب و مدح‌هایی شنیده بودند. یکی از عبارات پیغمبر راجع به اویس این است:

اویس در روز قیامت آن‌قدر سعۀ صدر و آن‌قدر سعۀ رحمت دارد که می‌تواند به عدد حیوانات و چهارپایان قبیلۀ مُضَر شفاعت

کند![1]

قبیلهٔ مُضَر احشام و دام زیاد داشتند، لذا وقتی که در عرب می‌خواستند یک کثرت و جمعیت زیادی را مثال بزنند می‌گفتند: «به‌اندازهٔ أحشام قبیلهٔ مُضَر!» [پیغمبر در مورد اویس فرموده بودند که] در روز قیامت از نظر سعهٔ رحمت و قوّت شفاعت می‌تواند این‌قدر افراد را شفیع بشود، لذا مردم طالب بودند اویس را ببینند. وقتی که آمد دیدند فردی است که لباس‌های چندانی ندارد و بسیار ساده و ژولیده است. مردم گرداگرد او جمع شدند. در این‌موقع به عمَر خطّاب، خلیفهٔ مسلمین، اطلاع دادند که اویس آمده است. عمر به‌دنبال او فرستاد و او را به دارالخلافة دعوت کرد. اویس گفت: «هر کسی با من کار دارد خودش به اینجا بیاید، من که با کسی کاری ندارم!» عمر بلند شد و آمد در میان آن جمع ایستاد، نگاهی به سر و وضع اویس کرد و گفت: «اویس مرا دعا کن!» اویس گفت:

من در میان نمازم مؤمنین و مؤمنات را دعا

---

[1] الفضائل، ابن‌شاذان، ص ۱۰۷.

می‌کنم، اگر از آنها باشی دعای من شامل حال تو خواهد شد و اگر از آنها نباشی من دعای خود را ضایع نمی‌کنم!

ببینید که این مرد چقدر حُر است و چقدر آزاد است! چون به‌دنبال امیرالمؤمنین است! دیگر از چه بترسد؟! کسی که به‌دنبال امیرالمؤمنین است هیچ ترسی ندارد، نه از ظاهر می‌ترسد و نه از باطن! او به سرچشمه رسیده است، بر خلاف مردم که در تخیّلات و اعتبارات بیچاره هستند و گرفتارند! وقتی که او به حقیقت امیرالمؤمنین اطلاع پیدا کرده است اگر فَلک و مَلک همه به یک طرف بروند او باکی ندارد! آزاد، راحت، بدون دغدغه، بدون هیچ‌گونه اضطراب و بدون هیچ‌گونه نگرانی!

عمر گفت: «کیست که بیاید و این خلافت را به دو قرص نان از من بخرد؟!» خیلی مقدّس‌مآبی‌اش گرفته بود! اویس گفت:

هر کسی این کار را بکند خیلی احمق است، به‌خاطر اینکه اگر این خلافت حقّ تو است، تو حق نداری این حق را به دیگری واگذار کنی و اگر شخصی بیاید و آن را از تو بخرد غصب خلافت کرده است؛ و اگر این خلافت حقّ تو

نیست، تو آن را بگذار و برو! آن کسی که شایستهٔ خلافت است خودش می‌آید و آن را برمی‌دارد و به‌دست می‌گیرد![1]

ببینید، این شاگرد امیرالمؤمنین است و آمد به امیرالمؤمنین اقتدا کرد! اویس در یَمن مادری دارد که غیر از او فرزند دیگری ندارد. همه شنیده‌اید که پیغمبر اکرم را ندیده بود و بارها از مادر اجازه می‌گرفت که به مدینه بیاید، ولی مادرش اجازه نمی‌داد تا بالأخره فقط به‌اندازهٔ نصف روز اجازه داد که بیاید و پیغمبر را ببیند. وقتی به مدینه آمد، پیغمبر در مدینه نبودند.[2] نفْسش شروع به توجیه ساختن نکرد! نگفت: «حالا که پیغمبر را ندیدم باید صبر کنم! حالا که پیغمبر را ندیدم باید تأمل کنم! به مادرم می‌گویم سفرم بیشتر طول کشید! مطلب را برای مادرم یک قِسم دیگری مطرح می‌کنم، مثلاً می‌گویم راحله و مرکب من دچار ضایعه شده بود یا من در میان سفر مریض شده بودم!» هیچ‌کدام از این

---

[1] حلية الأولياء، ج ٢، ص ٨٢؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٩، ص ٤٢٤. با قدری اختلاف در مصادر.

[2] الإصابة، ج ١، ص ٣٥٩؛ تذكرة الأولياء، ص ١٨.

حرف‌ها را نزد، درحالتی‌که دیدن پیغمبر نهایت آرزوی او بود، یعنی اگر دنیا را به او می‌دادند با دیدن یک لحظه چهرهٔ رسول خدا معاوضه نمی‌کرد! یک‌هم‌چنین حالی داشت.

آن‌قدر ارتباط اویس با پیغمبر عمیق بود که وقتی در جنگ اُحد سنگ دندان پیغمبر را شکست، همان‌جا یک سنگ آمد و همان دندان اویس در یمن شکسته شد![1] آن‌قدر ارتباطش با پیغمبر قوی بود که هر وقت پیغمبر از خواب برمی‌خواست اویس هم در یمن از خواب برمی‌خواست! این‌طور آدمی بود!

حالا وقتی که به مدینه می‌آید و می‌بیند پیغمبر در میان مردم نیست و به بیرون مدینه رفته است، تعهدی که به مادر داده است گریبان وجدان او را می‌گیرد! از یک طرف نفس مایل برای دیدن رسول خدا است و از طرف دیگر قولی که به مادر داده است [به‌یادش می‌آید!] در اینجا است که محک متابعت رضوان الهی زده می‌شود، در اینجا است که این عبادت ظاهر ـ یعنی دیدن رسول خدا ـ از صورت

---

[1] رجوع شود به تاریخ گزیده، ص ٦٣٠؛ تذکرة الأولیاء، ص ٢٠. با قدری اختلاف.

حقیقت به عالم اعتبار تنزّل پیدا می‌کند، در اینجا است که دیدن بهترین فرد عالَم برای این شخص به‌عنوان یک مسئلهٔ خلاف و خلاف دستور جلوه می‌کند و حرمان از رؤیت و لقای پیغمبر همچون شهدی که توأم با یک نوع تلخی و مرارت و مراقبهٔ نفسانی و مبارزه با نفس و تخیّلات نفس است او را از عالم اعتبار و رؤیت ظاهر که در این مرتبه گرفتار بود بیرون می‌آورد! اگر اویس در آن زمان پیغمبر را می‌دید شاید از این مرتبهٔ نفس بیرون نمی‌آمد. خدای متعال مظاهر مختلف و چهره‌های گوناگونی دارد و مسئله فقط در عبادت و یک نوع أفعال خاص محدود نمی‌شود.

معنای خیر در دعای قنوت نماز عید فطر

در همین دعای قنوت امروز می‌خواندیم:

و أنتُدخلَنی فی کلّ خیرٍ أدخلتَ فیه محمّدًا و آلَ محمّدٍ؛ «خدایا، در هر خیری که محمد و آل‌محمد را داخل کردی مرا هم داخل کن!»

خیر چیست؟ هر چیزی که موجب سعادت من و موجب ورود من در عالم نور باشد خیر است! خیر این است که انسان از خود بیرون بیاید، از

اعتبارات و تخیّلات بیرون بیاید! خیر این است که انسان درست ببیند، واقعیات را ادراک کند، حقایق را لمس کند! خیر و رحمت عبارت است از وارد شدن در عالم انوار و خروج از عالم اهواء!

و أنتُخرجَنی مِن کلّ سوءٍ؛[1] «از هر سوء و بدی که محمد و آل‌محمد را خارج کردی مرا نیز خارج کن!»

این خروج بی‌علت و بی‌سبب نمی‌شود، این خروج باید مستند به ولایت باشد، این دخول در عالم انوار باید مستند به ولایت باشد!

سرگذشت زبیر در جنگ جمل

پیغمبر اکرم فرمودند: «قاتل زبیر در آتش است!»[2] امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل به زبیر می‌فرمایند: «ای زبیر، من با تو کاری دارم!» زبیر به خدمت حضرت می‌آید. حضرت با او مُحاجّه می‌کنند، می‌فرمایند:

یادت می‌آید یک روز در مدینه ما هر دو با هم حرکت می‌کردیم، رسول خدا از مقابل آمد و وقتی که به ما رسید لبخندی زد و آنگاه فرمود: «شما الآن با هم هستید ولی ای زبیر، روزی

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

[2] تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۸، ص ٤۲۱.

خواهد آمد که تو بر روی این مرد شمشیر می‌کشی درحالتی‌که حق با او است و تو بر باطلی!» آیا این مسئله یادت می‌آید؟

زبیر تأملی کرد و آه از نهادش برآمد و گفت:

«یا علی، من این مسئله را به‌کلّی فراموش کرده بودم (واقعاً راست می‌گفت، فراموش کرده بود!) اکنون دیگر از مبارزهٔ با تو دست برمی‌دارم!»

به کناری آمد و از جنگ جمل کناره گرفت، البته داخل در لشگر امیرالمؤمنین نشد، اما مبارزهٔ با امیرالمؤمنین را هم کنار گذاشت. لذا به‌کناری رفت تا استراحت کند که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین فرصت را غنیمت شمرد و او را در حال خواب از بین برد! وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شدند بی‌نهایت ناراحت شدند و فرمودند:

تو به چه اجازه‌ای زبیر را به قتل رساندی؟! مگر من به تو دستور دادم که این کار را بکنی؟!

آن شخص گفت: «اگر نکشیم می‌گویند: "چرا نکشتی؟!" اگر بکشیم می‌گویند: "چرا

کشتی؟!“»[1] شمشیر را برداشت و خودش را کشت! قاتل زبیر در آتش رفت.

در اینجا صِرف قتل زبیر مطرح نیست، بلکه قتل زبیر به‌دستور امیرالمؤمنین مطرح است! زبیر و امثال زبیر که در اینجا فایده‌ای ندارند، آنها که افرادی نیستند. [بلکه] در آنجایی که جنگ است ما می‌گوییم باید صلح کرد!

راه سعادت چیست؟

بنابراین فقط و فقط تنها عملی که می‌تواند انسان را از مرتبهٔ انانیّت و تفرعُن بیرون بیاورد عملی است که انسان بداند آن عمل مورد رضوان الهی است! نماز خواندنِ تنها کفایت نمی‌کند، إحیا گرفتن و شب تا به صبح قرآن بر سر گذاشتن فایده‌ای ندارد، روزه گرفتن فایده‌ای ندارد، حج انجام دادن فایده‌ای ندارد، مگر اینکه تمام این أعمال یک‌به‌یک با خصوصیّت و با کیفیّت خاصّ خودش مورد نظر ولایت باشد، آن‌وقت این عمل می‌تواند اهمّیت پیدا کند و مُخرج باشد و نفس را خارج کند.

---

[1] رجوع شود به الأخبار الطّوال، ص ۱۴۷ ـ ۱۴۹.

این عمل، عملی است که مورد رضوان الهی است!

اما اگر انسان بخواهد سر خود کار انجام بدهد، مثلاً وقتی به او می‌گویند: «به این طریق برو!» می‌گوید: «من همین را از راه دیگری می‌روم!» می‌گویند: «این کار را این‌قدر انجام بده!» می‌گوید: «من این کار را انجام نمی‌دهم و به‌جایش کار دیگری انجام می‌دهم!» می‌گویند: «این‌نحوه حرکت کن!» می‌گوید: «من این قِسم حرکت نمی‌کنم و براساس تفکر خودم به این قسم حرکت می‌کنم!» اینها اصلاً هیچ فایده و ارزشی ندارد و انسان مصداق آیهٔ ﴿هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا﴾[1] خواهد شد.

اهمیت مراقبه بعد از ماه رمضان

علیٰ‌کلّ‌حال، ماه رمضان گذشت. ماهی که مورد ضیافت الهی بودیم. در این یک ماه بحمداللَه هر کدام از دوستان و رفقا ـ البته من قطعاً می‌دانم که موقعیت شما از من بهتر بود، من به احوال و خصوصیات خودم بیشتر اطلاع دارم ـ آن‌طوری‌که مورد رضوان الهی و نظر پروردگار است روزه را

[1] سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳.

انجام داده‌اند، بحمداللَه غیبت و مجالس لهو و لعب و صحبت کردن و سخن‌چینی و امثال‌ذلک و مسائل را به حرف‌های دنیا گذراندن در این ماه نبوده است و بحمداللَه این ماه را آن‌طوری‌که خواست پروردگار است سپری کرده‌ایم. لذا به‌جا است که این مسئله را ادامه دهیم، همین کیفیّتی که در ماه رمضان پیدا شد، همین نورانیّت و بهجتی که در خود احساس می‌کنیم، همین احساس بهائی که در خود داریم، همین احساس رَوحی که داریم و بین این ماه و سایر ماه‌ها تفاوت می‌بینیم، همین را ادامه بدهیم و به همین کیفیّت باشیم، اگر نتیجه‌اش را دیدیم فبِها؛ و اگر نتیجه‌اش را ندیدیم برگردیم و کار دیگری انجام بدهیم. علیٰ‌کلّ‌حال، مسئله خیلی روشن است.

معنای تکثیر کلام و تمریج قلب در روایت پیغمبر

عامه و خاصه از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت می‌کنند که فرمودند:

لولاتکثیرٌ فی کلامکُم و تمریجٌ فی قلوبکُم لَرأیتُم ما

أرىٰ و لَسَمِعتُم ما أسمَع.[1]

«اگر زیاد سخن گویی و کثرت در کلام در میان شما نبود و اگر تذبذُب و تشویش در درون شما نبود، [شما می‌دیدید آنچه من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه من می‌شنوم!]»

اینکه انسان نسبت به مسائل درحال نگرانی باشد؛ امروز چه خواهد شد؟ فردا چه خواهد شد؟ راجع به این قضیه چه کنم؟ راجع به آن مسئله چه کنم؟ فلانی پشت سر من حرف زده است، چه جوابی به او بدهم؟ برای فلان مطلب چه جوابی پیدا کنم؟ راجع به این شخص این مطلب را بگویم؟ در مورد فلان کس چه مطلبی بگویم؟ رسول خدا می‌فرماید که اگر شما این‌طور نبودید، می‌دیدید آنچه من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه من می‌شنوم!

مسئله شوخی نیست، مسئله آسان نیست! واقعاً چهل روز تصمیم بگیریم که این‌چنین باشیم، آن‌وقت ببینیم که آیا در وجود خود تغییری احساس می‌کنیم یا نه؟! چهل روز تصمیم بگیریم که

---

[1] المیزان، ج ۵، ص ۲۷۰؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۲٦٦، با قدری اختلاف.

حرف و نقل را کنار بگذاریم! چهل روز تصمیم بگیریم که غیر از خود کسی را نبینیم و فرض کنیم که شخص دیگری وجود ندارد، فرض کنیم افراد دیگری نیستند، بلکه فقط ما هستیم و خودمان و فقط به خودمان بپردازیم!

اهمیت پرداختن به عیوب خود

مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ در طول حیات خود چقدر به این مسئله توجه کردند که: «**کفیٰ بالمَرء أنیَشتغلَ بعُیوبه عَن عیوبِ النّاسِ!** »[1] عبارت آقا این بود:

> آن سالکی که هزار بدبختی و بیچارگی دارد، دیگر به مردم نگاه نمی‌کند و دیگر به کارهای مردم توجهی ندارد! او به اینکه این شخص چه کرد و چه گفت و راجع به او چه گفتند اصلاً توجه ندارد!

ما اگر بخواهیم به آن بیچارگی‌ها و بدبختی‌ها و نقایص و موانعی که بر سر راه داریم برسیم، خواهیم دید که تمام اوقات خود را دقیقاً بر خلاف

---

[1] تحف العقول، ص ۲۸۲؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۵۵. با قدری اختلاف در مصادر.

این راه داریم صَرف می‌کنیم، تمام اوقات خود را داریم به مسائل این‌طرف و آن‌طرف می‌گذرانیم و از آنچه غافل هستیم مسئلهٔ خود ما است!

روایت امام صادق دربارهٔ حضور پروردگار

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار می‌فرماید:

یاإسحٰق، خِفِ اللهَ کأنّکَ تَراه، فإن‌کنتَ لاتراهُ فإنّه یَراکَ، فإن‌کنتَ ترىٰ أنّه لایراکَ فقَدکفرتَ، و إن‌کنتَ تعلم أنّه یراکَ ثمّ برزتَ له المعصیة فقَدجعلتَه مِن أهوَن النّاظرینَ إلیك.[1]

«[ای اسحاق،] آن‌چنان از خدا بترس کأنّه او را می‌بینی و او را مشاهده می‌کنی! (انسان وقتی که خدا را ببیند و وجود او را احساس کند دیگر گناه و خطا نمی‌کند.) اگر این‌قدر توان نداری که این حالت را در خود بیابی حدّاقل بدان که او تو را می‌بیند و مشاهده می‌کند، و اگر تصور می‌کنی تو را نمی‌بیند کافر شده‌ای! و اگر این‌طور بدانی که او تو را می‌بیند ولی در عین‌حال به گناه و خطا و اشتباه و معصیت مبادرت می‌کنی، تو خدا را از پست‌ترین نظارت‌کنندگان بر خود قرار داده‌ای!»

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٦٨، با قدری اختلاف.

اگر ما در یک جا باشیم و یک فرد عادی از همین افرادی که در کوچه و خیابان حرکت می‌کنند، در کنار ما قرار گرفته و نشسته باشد، آیا ما در کنار آن فرد گناه می‌کنیم؟! آیا ما آن گناهی را که باید شرم کنیم، انجام می‌دهیم؟! این عمل و این حالت که خدا را نبینیم و حتی او را در حدّ یک فرد عادی به‌نظر نیاوریم، کمال بیچارگی و بدبختی است که نصیب یک فرد می‌شود! علیٰ‌کلّ‌حال ما باید این حالت [مراقبه] را ادامه بدهیم.

معنای عید و بهترین کار در آن روز

امروز روز عید است، روزی است که خداوند آن را برای همه عید قرار داده است. عید یعنی پاداش! خداوند در امروز آن آثاری را که ما در طول ماه رمضان کسب کرده‌ایم تثبیت می‌کند و در قلب وارد می‌کند و حک می‌کند. عید به معنای پاداش است؛ یعنی این عملی را که انجام دادید و این پرهیزی را که کردید و این مراقبه‌ای را که در طول این ماه انجام دادید آثاری داشته است که این آثار در نفس شما قرار گرفته است، ما امروز این پرونده را دیگر می‌بندیم و این اثر را در دل حک می‌کنیم! این

معنا، معنای پاداش و هدیه است؛ یعنی امروز خداوند متعال ما را قبول کرده است و ما را مورد نظر خودش قرار داده است و این صیام ما را با لطف و عنایت خودش مقبول گردانیده است.

امروز برای چه کسی عید است؟ برای ما، و مهم‌تر و در درجهٔ اول برای رسول خدا و برای ائمه! چون هرچه به ما می‌رسد، از ناحیهٔ آنها می‌رسد! ناموس عالم هستی امام زمان علیه السلام است، حقیقت حیاتِ عبادت، ولایت امام زمان علیه السلام است و نفس آن حضرت است که این عبادت ما را جان می‌بخشد و این اعمال ما را موجب ترقی ما قرار می‌دهد. بنابراین بهترین کار در امروز، دعا و صدقه دادن برای سلامتی امام زمان علیه السلام است. باید از خدا بخواهیم که ظهور آن حضرت را هرچه زودتر نزدیک کند و موانع فرج آن حضرت را بردارد! عید ما آن روز است، آن روزی که چشمان رمد دار ما به لقای امام ما روشن بشود و آن روزی که ما این نماز را پشت سر آن حضرت بخوانیم، آن روز برای ما روز عید است!

وَ كُلُّ اللَّيالی لَيلَة القَدرِ إن دَنَت ❊❊❊ كَما كُلُّ أيامِ اللِّقا يومُ جُمعة

وَ عِندی عيدی كُلُّ يومٍ أریٰ بِهِ ❊❊❊ جَمالَ مُحَياها بِعَينٍ قَريرَة[1]

می‌گوید: «آن روزی که من او را ببینم و به لقای او برسم، آن روز برای من عید است و آن روز برای من موجب قرب است، عید ما در آن روز است!»

لذا ما با تمام شراشرِ وجود خود و با تمام اُمنیّه‌ها از خدای متعال عیدی خود را این‌طور تقاضا می‌کنیم:

خدایا، درک ما ناقص است، ما درک اولیاء خودت را نداریم، ما درک ائمه و بزرگان را نداریم، ولی لطف تو شامل حال ما شده است که ما این‌مقدار را فهمیده‌ایم و درک کرده‌ایم که حیات ما حیات امام زمان است، عبادت ما عبادت امام زمان است، وجود ما قائم به امام زمان است، نفَس‌هایی که ما می‌کشیم به نفَس‌های امام زمان متصل است، تمام پلک‌های ما

---

[1] دیوان ابن‌فارض، ص ۵۲.

مستند به ارادهٔ امام زمان است و بدون ارادهٔ آن حضرت، ما محض بطلانیم و بدون عنایت آن حضرت، ما نیست و نابود هستیم! حال که ما را موفق به یک‌هم‌چنین ادراکی کرده‌ای و حدّاقل این‌مقدار از مقام ولایت را به ما شناساندی، ما را موفق کن که به باطن آن حضرت راه پیدا کنیم، ولایت آن حضرت را بیش از پیش در وجود ما قرار بده، ما را بیش از پیش مورد توجه آن حضرت قرار بده، دست ما را از دامن آن حضرت کوتاه مگردان، ما را از منتظرین واقعی آن حضرت قرار بده، در فرج آن حضرت تعجیل بفرما!

برای شادی روح امام زمان علیه السلام و همهٔ شیعیان آن حضرت چه أحیاء و چه اموات، آنهایی که از دار فانی به دار باقی مشرّف شده‌اند، سه صلوات ختم کنید!

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد